جلسه اول

تغییرات مفهوم زیبایی در طول زمان

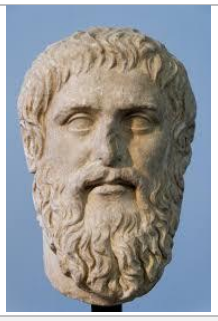	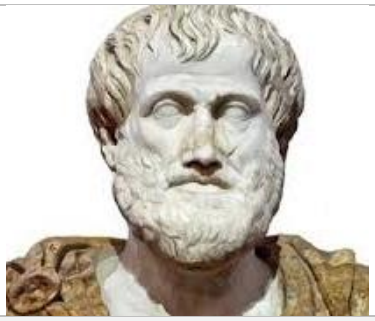	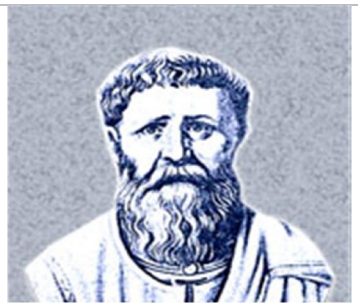
افلاطون-۴۲۷ قبل از میلاد	ارسطو- ۴۰۰ قبل از میلاد	گوستینوس- قرن اول بعد از میلاد

باتیستا آلبرتی- ۱۴۰۴ ب.م	آندره پالادیو- ۱۵۰۸ ب.م	امانوئل کانت- ۱۷۲۴ ب.م

از آن جایی که زیبایی و زیبایی شناسی یکی از جنبه های معماری است، بررسی تغییر مفهوم آن در طول زمان، می‌تواند ما را با دیدگاه‌هایی که در این زمینه وجود داشته، آشنا نماید و در بررسی مبانی فکری و نظری موجود در طول تاریخ راهگشا باشد. این بررسی از افلاطون که فیلسوف یونان باستان است شروع شده و به فلاسفه‌ی دوره‌ی معاصر می‌رسد.

افلاطون: افلاطون معتقد به دو نوع زیبایی بود؛ زیبایی طبیعت و زیبایی هندسه. زیبایی طبیعت از دیدگاه افلاطون، نسبی و زیبایی هندسه مطلق بود.

ارسطو: ارسطو نیز از فلاسفه ی یونان باستان بوده و حدودا ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح زندگی می‌کرد. او به زیبایی، حسی عینی بخشید. تناسب، تقارن، نظم و هماهنگی از نظر ارسطو مبنای زیبایی بود، زیبایی، استحکام و کارایی در کنار هم عوامل نقش دهنده به معماری هستند. از نظر ویترویوس زیبایی وقتی قابل حصول است که ساختمان نمای

متقارن داشته و تناسب میان اجزای آن بر اساس قواعد مشخصی باشد. ویترویوس معتقد به شش عامل اساسی زیباشناسی در ساختمان بود:

۱- نسبت اندازه‌های اجزای ساختمان با یکدیگر در ساختمان و با کل ساختمان.

۲- ارتباط بین اجزای ساختمان و نظم آن‌ها در کل ساختمان.

۳- ظرافت ظاهری هر کدام از اجزا و کل ساختمان.

۴-تناسب مدوله بین تک تک اجزا ساختمان و کل ساختمان به طوری که بتوان کوچکترین واحد را در تمامی ساختمان، همه جا دید.

۵- تجهیز ساختمان به نحوی که متناسب با نوع استفاده‌ی بنا باشد.

۶- تناسب هزینه با عملکرد و مصالح به کار رفته.

اگوستینوس: او که در قرن اول بعد از میلاد می‌زیست، زیبایی را در اعداد می‌دانست. او عقیده داشت، زیبایی در فرم‌هایی است که زاییده‌ی اعداد باشند. به این ترتیب نظری شبیه نظریه زیبایی افلاطون داشت.

لئون باتیستا البرتی: البرتی در قرت ۱۵ ب.م زندگی می‌کرد و زیبایی را در همخوانی قانونمند اجزا می‌دانست به نحوی که نه چیزی بتوانیم به آن اجزا اضافه کنیم و نه بتوانیم، کم کنیم.

آندره پالادیو: او در قرن ۱۶ ب. م زندگی می‌کرد و نظرش در باب زیبایی بر بنیان نظر ویترویوس بود. او زیبایی به همراه کارایی و استحکام را در بنا ستایش می‌کرد. پالادیو همانند البرتی، فرم هایی را که در هماهنگی با فرم کلی بود، زیبا می‌دانست. برای پالادیو، زیبایی فقط جنبه ی عینی و چشمی داشت و فاقد معنای ذهنی بود.

امانوئل کانت: او در قرن ۱۸ ب. م زندگی می‌کرد. او به زیبایی بار ذهنی داد. او مفاهیمی همچون، سلیقه، احساس، ادراک را در ارتباط با زیبایی مطرح نمود و عقیده داشت این سلیقه است که زیبا را از نازیبا مشخص می کند. تا قبل از قرن ۱۸ ب. م زیبایی صرفا جنبه‌ی عینی داشت و هرچه که دارای تناسب، تقارن و هماهنگی بود، زیبایی هم بود. اما بعد از قرن ۱۸ نوع شناخت و معرفت نسبت به زیبایی، تغییر نمود و جنبه‌ی ذهنی به خود گرفت. اصطلاح زیبایی شناسی برای اولین بار توسط بوم گارتن که فیلسوف دکارتی بود، در کتابی با نام زیبایی شناسی، مطرح شد. دکارت، فیلسوف عصر مابین دوره‌ی سنتی و دوره ی مدرن است. نظرات دکارت در مورد انسان، باعث ایجاد تغییرات عمیق در تفکرات مدرن شد. با تکیه بر اندیشه‌ی دکارت، بحث زیبایی به عنوان امری که حاصل درک و فهم و احساس انسان

باشد، مطرح شد. در نگاه سنتی و کلاسیک، اثر هنری مورد توجه بود ولی در نگاه مدرن، خالق اثر هنری یا مخاطب اثر هنری مورد توجه و واجد ارزش ذهنی هستند.
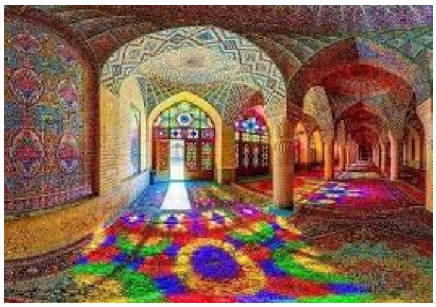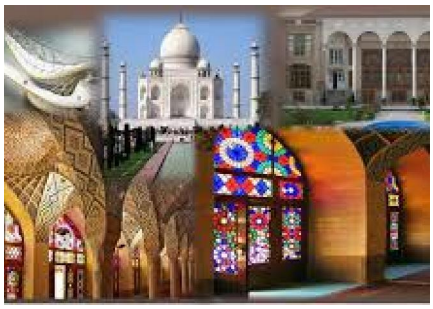
در قرن ۱۸ برای اولین بار واژه ی نبوغ در خلق آثار هنری توسط شافتسبری، مطرح شد. مسئله ی نبوغ کاملا مفهومی مدرن است. این مفهوم اصلا در نزد گذشتگان وجود نداشت، افلاطون و ارسطو، هنرمند را کاشف می‌دانستند نه خالق. خلاقیت و نبوغ برای آن ها به مفهوم تقلید، نزدیک است. کانت برای اولین بار برای نبوغ یک نظام فکری تاسیس نمود. کانت عقیده داشت اگر اثری زیباست از آن جهت است که من می‌خواهم آن چیز زیبا باشد و نمی توان حکمی برای زیبایی چیزی صادر نمود. اصل و قاعده و قانونی برای زیبایی وجود ندارد.